

آرمانشهر حکیم طوس در شاهنامه

(۱-۱۲)

دکتر محمود جعفری دهقی

دانشیار گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تهران^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۲/۱۰

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۱۲/۲۲

چکیده

به نظر میرسد که ویژگیهای شهرهای آرمانی از یک سو در کهن‌ترین اسطوره‌های ایرانی و از سوی دیگر در شاهنامه حکیم طوس مندرج است. ظاهراً بن مایه و الگوی شهر آرمانی، یکی در جمکرد است که کهن‌ترین نمونه از اینگونه شهرها است و بنابر روایت وندیداد، به دست جمشید بنا شد تا نمونه‌ای از موجودات اهورایی در آن نگهداری شود. یکی از ویژگیهای این ور یا بارو، جاودانگی آن است و افزون بر این، در آن، نشانی از سرما، گرما، تاریکی، بیماری و مرگ دیده نمی‌شود. نمونه‌ای دیگر از این دست، بنایی است که بر پایه مهریشت، ایزد مهر بر فراز کوه اساطیری هرا (البرز) برپا کرده است که در آن نیز از شب، تاریکی، سرما، گرما، بیماری و مرگ اثری نیست. به نظر نگارنده، حکیم طوس با ارائه کنگ دژ به عنوان نمونه‌ای آسمانی از این جاودان شهر آرمانی به کهن‌الگوهای آن نیز نظر داشته است. از این روی، آن را چنین توصیف میکند که:

الف. شهری فراخ است با باغها و بناهای زیبا.

ب. هوای آن معتدل است و در آن از گرما و سرما خبری نیست.

ج. آب آن گواراست و در آن نشانی از بیماری و مرگ نیست.

هدف از نگارش این مقاله مقایسه کنگ دژ به عنوان جاودان شهر شاهنامه با نمونه‌های اساطیری آن در متون باستانی است، تا بدین وسیله پرتوی بر خواستگاه اندیشه‌های حکیم طوس افکنده شود.

واژه‌های کلیدی: آرمانشهر، کنگدز، سیاوشگرد، ور جمکرد، ایزد مهر، سروش

۱. پست الکترونیک نویسنده مسئول: mdehaghi@ut.ac.ir

مقدمه

اشاره‌هایی به شهرهای آرمانی از یک سو در کهن‌ترین اسطوره‌های ایرانی و از سوی دیگر در شاهنامه حکیم طوس مندرج است. بررسی اندیشه و جهان بینی ایرانیان نشان می‌دهد که تصور و الگوی آرمانشهر از دیرباز ذهن ایرانیان را به خود معطوف داشته است. ظاهراً نمونه عالی ایرانشهر در عالم علوی و جهان مینوی ترسیم شده بود و آنچه در جهان مادی یا گیتیگ بنا شده برگرفته از الگوی اصلی آن در جهان مینوی بوده است. نمونه‌های آرمانشهر شاهنامه را میتوان با شهرهای آرمانی مندرج در متون کهنتر نظیر خدای‌نامه‌ها و متون پهلوی و اوستا مقایسه نمود. به نظر نگارنده آنچه به عنوان آرمانشهر در شاهنامه فردوسی ترسیم شده میتواند برگرفته از همان کهن الگوی باستانی باشد.

الف. کنگدز^۲

کنگدز شهری آسمانی بود که در پایان جهان کیخسرو آن را بر زمین فرو می‌آورد و بر روی سیاوشگرد قرار میدهد (نک. بهار، شاهنامه شناسی، ۲۶۱). تصویر این شهر آرمانی با عنوان کنگ دژ در داستان سیاوش ترسیم شده است. در این داستان شهر سیاوشکرد به وسیله سیاوش پس از ازدواج او با فرنگیس، دختر افراسیاب بنا می‌شود. الگوی این شهر آرمانی کنگدز است که شاعر توصیف آن را اینگونه آغاز می‌کند:

زمن بشنو از کنگدژ داستان بدین داستان باش همداستان
که چون کنگ دژ در جهان جای نیست بدان سان زمینی دلارای نیست
(فردوسی، ۱۳۷۶: جلد ۳ بیت ۱۶۲۲)

وی نقل میکند که کنگدز را سیاوش بنا کرد.

که آن را سیاوش برآورده بود بسی اندرو رنجها برده بود
(همانجا، بیت ۱۶۲۴)

داستان سیاوش^۳ را افزون بر فردوسی مؤلف بندهش نیز در فصلی با عنوان «گزندی که

هزاره هزاره به ایرانشهر آمد» شرح داده است:

did frāsyāb kōxšīd ud kay-syāwaxš ō kārezār āmad. pad
wihānag ī sūdāweh ī zan ī kay-us sudāwag būd. syāwaxš abāz ō
ērān-šahr nē šud ud pad ēd ī frāsyāb ciyōn-iš padiš zinhār padīrift

۲. اوستا: kənha, پهلوی: kang diz.

۳. سیاوش [پهلوی: siyāwaxš, اوستا: syāvaršan] «دارنده اسب سیاه یا قهوه‌ای». بهار آیین سیاوش را به عنوان ایزدی نباتی به آیین تموز و ایشتربابی و آئینهای کهنتر سومری نسبت می‌دهد و معنای نام اوستایی او را مبنی بر «مرد سیاه» یا «سیه چرده» مرتبط به رنگ سیاهی میدانند که در مراسم مربوط به او به چهره می‌مالیدند (نک. بهار ۱۹۴).

estād ō kay-us nē āmad bē xwad ō turkestān šud ud duxt-ē(w) ī
frāsyāb pad zanīh kard ud kay-husraw aziš zād.

«دگر بار افراسیاب کوشید؛ کی سیاوش به کارزار آمد. به بهانه سودابه که زن کاوس سودابه بود، سیاوش باز ایرانشهر نشد. بدان روی که افراسیاب او را زینهار [داد و او] پذیرفت. [سیاوش] به سوی کاوس نیامد بلکه خود به ترکستان شد. دخت افراسیاب را به زنی گرفت. کیخسرو از او زاده شد. سیاوش را آن جای کشتند» (فرنیغ دادگی، ۱۳۷۴: ۲۱۱).

سپس شاعر نشانی کنگدز را اینگونه بیان می‌دارد که کنگدز در میان کوهی واقع است:

که بی نام بود آن زمان و زمین
بینی یکی پهن بی آب دشت
کز آن شهرها بر توان داشت بهر
که بالای او برتر از چون و چند
بدان کت ز دانش نیاید زیان
ز بالای او چشم گردد ستوه
(فردوسی، ۱۳۷۶: جلد ۳، بیت ۱۶۳۰-۱۶۲۴)

به یک ماه زان روی دریای چین
بیابان بیاید چو دریا گذشت
کزین بگذری بینی آباد شهر
از آن پس یکی کوه بینی بلند
مر این کوه را کنگ دژ در میان
چو فرسنگ صد گرد بر گرد کوه

کنگدز در جایگاهی امن و بدور از دسترس دشمنان واقع است.

همه گرد بر گرد او در یکیست
ازین روی و زان روی دیوار سنگ
بباشد به راه از پی کارکرد
ز ره دار و برگستان و سوار
(همان: جلد ۳، بیت ۱۶۳۴-۱۶۳۱)

ز هر سو که پویی بدو راه نیست
بدین کوه بینی دو فرسنگ تنگ
بدین چند فرسنگ اگر پنج مرد
نیابد بر ایشان گذر صد هزار

آنگاه به توصیف ویژگیهای این شهر آرمانی میپردازد: شهری فراخ با باغها و گلستانها. کاخها و ایوانها، با جویهای آب و همه رنگها و زیبائیهها.

همه گلشن و باغ و ایوان و کاخ
به هر برزنی آتش و رنگ و بوی
چو این شهر بینی نشاید گذشت
بیابی چو از کوهها بگذری
(همان: جلد ۳، بیت ۱۶۳۸-۱۶۳۵)

چو زین بگذری شهر بینی فراخ
همه شهر گرمابه و رود و جوی
همه کوه نخجیر و آهو به دشت
تذروان و طاوس و کبک دری

ویژگی‌های شهر آرمانی شاهنامه را میتوان با ور جمشید مقایسه نمود. توصیف این شهر در شاهنامه نمایانگر شهری آرمانی و مطلوب در اندیشه حکیم طوس است.

همه جای شادی و آرام و خورد
یکی بوستان بهشت است و بس
همیشه بر و بوم او چون بهار
بود گر بیماییدش پارسی
که از رفتنش مرد گردد ستوه
کزان خوبتر جایها کس ندید
کش ایوانها سر به کیوان بود
(همان: جلد ۳، بیت ۱۶۴۵-۱۶۳۹)

بدین ترتیب، سیاوش کنگدز، این شهر آرمانی را برمی‌گزیند و سیاوشگرد را بر اساس و الگوی آن بنا می‌کند.

مر آن را ز ایران همی برگزید
فزونی یکی نیز دیوار کرد
وزان جوهری کش ندانیم نام
همان سی و پنج است پهنای اوی
تو گویی ز گیرنده گیرند خشم
بباید ترا دیدن آن ناگزیر
همه گرد بر گرد خاکش مفاک
هم از بر شدن مرد گردد ستوه
(همان: جلد ۳، بیت ۱۶۵۱-۱۶۴۶)

شاعر در فرجام از بانی واقعی آرمانشهر یاد میکند و خداوند را از این شهر شگفت‌انگیز آفرین می‌کند.

ابا آشکارا نهان آفرید
برو بر همه کار دشوار خوار
جز او را مدان آشکار و نهان
به یارانش بر هر یکی همچنین
(همان: جلد ۳، بیت ۱۶۵۷-۱۶۵۵)

اما کنگ دز در متون کهنتر پهلوی نیز توصیف شده است. بنابر بندهش کنگدز جایگاه بیمرگان و جاودانان است (فرنغ دادگی، ۱۳۷۸: ۱۲۸-۱۲۷).

نه گرماش گرم و نه سرماش سرد
نبینی بدان شهر بیمار کس
همه آبها روشن و خوشگوار
درازی و پهناش سی بار سی
یک و نیم فرسنگ بالای کوه
وزان روی هامونی آید پدید
همه گلشن و باغ و ایوان بود

بشد پور کاوس و آنجای دید
تن خویش را نامبردار کرد
ز سنگ و ز گچ بود و چندی رخام
دو صد رش فزونست بالای اوی
که آن را کسی تا نبیند به چشم
نیاید برو منجیق و نه تیر
ز تیغش دو فرسنگ تا بوم خاک
نبیند زبن دیده بر تیغ کوه

بدان آفرین کان چنان آفرید
نبایست یار و نه آموزگار
جز او را مخوان کردگار جهان
به پیغمبرش بر کنیم آفرین

بنابر متن پهلوی زند و همن یسن در اواخر هزارهٔ زردشت، پشوتن^۴ پسر گشتاسپ کیانی برای نجات بخشی همراه با یکصد و پنجاه مرد پارسا از کنگدز به ایرانشهر می‌آید. در واقع دادار اورمزد دو ایزد نریوسنگ و سروش پرهیزگار را به کنگدز میفرستد تا پشوتن را از فرمان او آگاه سازند. آنها به کنگدز می‌روند و بانگ میکنند که «ای پشوتن بامی به سرزمینهای ایرانی که من آفریده‌ام فراز شو و باز فرمانروایی دین را بیارای!» (زند و همن یسن، فصل هفتم، بند ۱۸).

بنابر متن روایت پهلوی کنگ دژ به دست سیاوش به گونه‌ای متحرک و برای ادارهٔ جهان ساخته شد. کیخسرو آن را به زمین آورد و در توران، در ناحیه خراسان، آنجا که سیاوشگرد است قرار داد (روایت پهلوی، فصل ۴۹). بدین ترتیب، می‌توان دریافت که کنگدز الگوی آرمانی و آسمانی سیاوشگرد است. توصیف کنگدز در روایات پهلوی بدین گونه است که:

«دیوار نخستین آن سنگی، دومین پولادین، سومین آبگینه‌ای، چهارمین سیمین، پنجمین زرین، ششمین کهربایی و هفتمین یاقوتی است. کوشک آن سیمین و دندانهٔ آن زرین است. چهارده کوه و هفت رود قابل کشتیرانی و هفت مرغ در آن است که میتوانند با قدرت از آن پاسداری کنند. آن را پانزده در است که بلندی هر یک بیش از بلندی پنجاه مرد است. بلندی خود کنگ چندان است که اگر مردی جنگی تیری رها کند، باشد که به سر (آن) برسد، باشد که نرسد. از دری تا دری هفتصد فرسنگ است و یاقوت، زر، سیم و دیگر گوهرها و خواسته نیک در آن بسیا فراوان است... پشوتن، بی‌هوش، بی‌مرگ، بی‌پیری، تباه‌نشده و فاسد نشدنی آنجا فرمانروا و اداره کننده است... آفت کم است... همهٔ مردم دین‌بردار و پرهیزکارند... زمانی که پشوتن آید یکصد و پنجاه مرد با او باشند و دشمن را از ایرانشهر باز دارند (روایت پهلوی: ۴۵-۶۵).

نظیر همین عبارات دربارهٔ کنگدز در فصل هفتم از متن یادگار جاماسبی نیز آمده است.

«۱- گشتاسب شاه پرسید که: مردمانی که در کنگدز زندگی میکنند، و آنها که در ور جمکرد هستند، و نیز آنها که در ایرانویج زندگی میکنند، قانون و دین و روش زندگی و خوراک آنها چگونه است؟ ... ۲- جاماسب بیدخش گفت: کنگدز را سیاوش بامی بر سر دیوان ساخت و راه پیرامون آن هفتصد فرسنگ است. ۳- هفت دیوار دارد: نخست آهنین، دومی رویین، سومی فولادین، چهارمی برنجین، پنجمی لاجوردین، ششمی سیمین و

۴. پشوتن pēšōtan

هفتمی زرین. کوشک‌های آن سیمین است... آنجا همیشه بهار است و آبادی... سرما و گرما ندارد و دیگر پتیاره (آنجا) کم می‌ماند. (یادگار جاماسبی، فصل ۷).
 مینوی خرد نیز جایگاه کنگدز را چنین گزارش می‌دهد: «... در سوی مشرق نزدیک (دریاچه) سدویس گمارده شده است در مرز ایرانویج» (فصل ۶۱ بند ۱۳).

ب. ور جمکرد:

ور جمکرد (war ī jamkard) جایگاهی بود که بنا بر روایت فرگرد دوم وندی‌داد به دست جمشید بنا گردید. بدین ترتیب که اهورامزدا انجمنی از ایزدان را در ایرانویج برپا کرد که جمشید نیز در آن شرکت داشت. سپس به وی آگاهی داد که زمستانی سخت و ویرانگر در پیش است که آفریدگان را نابود خواهد ساخت. پس برای نگهداری از آنان باید ور یا قلعه‌ای بسازد و بهترین موجودات را در آن نگهداری کند. آنگاه اهورامزدا چگونگی ساختن ور را به او آموخت. جمشید ور را ساخت و بهترین تخمه گیاهان، ستوران، مردمان، سگان، پرندگان و آتشان سرخ سوزان را بدان جای برد (وندیداد، ۲۱-۱۴). بنا بر متون پهلوی در پایان هزاره اوشیدر که بر اثر باران و گزندهای ملکوس دیو رخ خواهد داد و مردم و جانوران مفید نابود می‌شوند، درهای آن گشوده خواهد شد و دوباره جهان سرشار از موجودات مفید خواهد شد. بهار بر این باور است که اسطوره ور جمکرد تحت تاثیر داستان کشتی نوح شکل گرفته است (بهار، اساطیر ایران ۲۰۱).

ویژگی‌های ور جمکرد فضای آن را با آرمانشهرهای ایرانی مشابه می‌سازد. جایگاه آن در ایرانویج است، روشنایی آن خود به خود و از درون است. آنجا با راه‌های آبی همواره سرسبز است با خوردنی‌های از میان نرفتگی و خانه‌های بلند اشکوب با فروار (خانه‌های ایوان‌دار)، نیکوترین حیوانات، خوشبوترین گیاهان و خوردنی‌ها جای دارند. در آرمانشهر جمکرد جایی برای بیماران و موجودات ناقص نیست. روشنی آن هرگز آفریده است. در فرمانروایی جم همه بی‌مرگی و بی‌پیری و بی‌پتیارگی بود و کسی را گزند از سوی اهریمن نمی‌رسید (وندیداد، فرگرد دوم). همین گزارش به کوتاهی در دینکرد هفتم نیز آمده است. «... و جم در شهریاری خود انسان و حیوان را بی‌مرگ، آب را ناخشکیدنی، گیاه و خورش و خوردنی‌ها را فاسد نشدنی ساخت. و از دین به پیداست که جهان را در خوشی چون گرودمان (= بهشت برین) کرد و به فرمان دادار به هنگام زمستان ملکوسان ور جمکرد را ساخت و آفریدگان را از نابودی پاسداری نمود» (دینکرد هفتم، فصل نخست، بند های ۲۵-۲۰). گزارش‌های دیگر متون پهلوی نیز این گفته‌ها را تأیید میکنند (نک. مینوی خرد، فصل ۲۶ بندهای ۲۴ تا ۳۲؛ روایت پهلوی، فصل ۴۸ بند ۱۰ تا ۱۸؛ بندهش، صص ۱۸۸-۱۸۷).

ج. کاخ مهر بر فراز کوه هرا

به نظر می‌رسد که الگوی اصلی آرمانشهرهای ایرانی در جهان مینوی است که نمونه‌ای از آن نخست برای ایزدان بنا شده بود. کاخ ایزد مهر (پهلوی: *mihr* اوستا: *miəra-*) بر فراز کوه هرا (= البرز) از همین شمار است. وی از ایزدان قدرتمند و کهن هند و ایرانی است که حامی هر سه طبقات سنتی جامعه ایرانی و گسترش دهنده پیمان است. بر اساس مهر

یشت:

yahmāi maēōanəm frāōwərəsat yō daδvā ahurō mazdā upairi
harām bərəzaitīm pouru.fraorvaēsyām bāmyām yaəra nōit xšapa
nōit tēmā nōit aotō vātō nōit garēmō nōit axtiš pouru.mahrkō nōit
āhitiš daēvō.dāta naēda dunmān uzjasaiti haraiəyō paiti barəzayā

«آن آفریدگار - اهورامزدا- برای او (= مهر) کاخی بر فراز کوه بلند و درخشان با رشته‌های بسیار - کوه هرا (= البرز) برپا کرد. آنجا که نه شب هست و نه تاریکی، نه باد سرد و نه گرم، نه بیماری مرگ‌آور، نه آلودگی دیو آفریده، و مه از هرای بلند برنیاید» (مهر یشت، بند ۵۰) (نک. Gersheyitch, 98-99).

yat kərənāun aməšā spənta vīspēe hvarə.hazaoša fraorət fraxšni
avi manō zrazdātōit aṅghyat haca yō vīspəm ahūm astvantəm
ādiδāiti haraiəyāt paiti barəzayhat

«آرامگاهی که امشاسپندان ساختند، همه همگام با خورشید، درست باورانه، با خشنودی درون و منش نیک، تا او بتواند از فراز کوه البرز سراسر جهان استومند را بنگرد» (همان، بند ۵۱) (همانجا).

و در جای دیگر این یشت آمده است:

miərəm vouru.gaoyaoitim... jaγaurvāṅhəm yeṅhe zəm.fraō
maēōanəm vīδātəm astvanti aṅhvō mazat anāzō bāmīm pərəəu aipi
vouru.aštəm

«مهر فراخ چراگاه... بیدار را می‌ستاییم، آن که خانه‌اش به پهنای زمین در جهان استومند برپا شده است: خانه‌ای گسترده، درخشان و آسوده‌یاب» (مهر یشت، بند ۴۴) (نک. Gersheyitch, 94-95).

بنابر متنهای مذکور میتوان چنین پنداشت که جایگاه مهر آفریده اهورامزدا و امشاسپندان است، و نیز با توجه به اینکه یک سوی تیغه پل چینود بر بالای کوه هرا قرار گرفته این جایگاه در عالم مینوی و در بهشت واقع است (گرشویچ، ۵-۲۰۴) (نک. Gersheyitch, 204-5) که شهرهای آرمانی جهان مادی بر اساس و الگوی آن بنا شده‌اند.

د. کاخ سروش برفراز البرز:

یکی دیگر از نمونه‌های مینوی آرمانشهر کاخ سروش برفراز البرز است. سروش (پهلوی: srōš اوستا: -sraoša) از ایزدان بزرگی است که خویشکاری او نظارت بر نظم جهان و پیمانهاست. بنابر یسن ۵۷ بند ۲۱ وی برفراز البرز کاخی دارد که دارای یکهزار ستون است. این کاخ نیز همانند کاخ مهر و ور جمکرد خود به خود و از درون روشن است. متن اوستایی این بند چنین است:

sraošəm ašīm huraodəm vərəərājanəm frādat.gaēoəm...
yazamaide. yeṅhe nmānəm vārərayni hazaṅrō.stūnəm vīdātəm
barəzište paiti.barəzahi haraiəyō paiti barəzayā xvāraoxšnəm
antara.naēmāt stəhrpaēsəm ništara.naēmāt

«سروش اشی خوش اندام پیروز گیتی گستر را با احترام می ستاییم... کسی که مان پیروزمندش با هزار ستون بر بلندترین بلندی، بر البرز، به استواری نهاده شده است، خود روشن از درون سوی و ستاره‌نشان از برون سوی».^۵

ه. مانش ایزدبانو آناهیتا

تصویر چنین جایگاهی در آبان یشت (بند ۱۰۱) نیز برای ایزدبانو آناهیتا آمده است (نک. کرین بروک ۸۸).^۶ خانه او در کرانه دریاچه‌ای با هزارستون بر هزار پایه جای دارد. متن اوستایی بندهای ۱۰۱ و ۱۰۲ این کاخ را اینگونه توصیف میکند:

(۱۰۱) «اوست دارندۀ هزار دریاچه و هزار رود، هریک به درازای چهل روز راه مرد چابک سوار. در کرانه هر یک از این دریاچه‌ها خانه‌ای خوش ساخت با یکصد پنجره درخشان و یک هزار ستون خوش تراش برپاست. خانه‌ای سترگ که بر هزار پایه جای دارد. (۱۰۲) در هر یک از خانه‌ها، بستری زیبا با بالش‌های خوشبو بر تختی گسترده است. ای زرتشت! در چنین جایی اردویسور آناهیتا از بلندای هزار بالای آدمی فرو میریزد. اوست که در بزرگی همچند همه آبهای روی زمین است و به نیرومندی روان شود».

و. مانشهای دیگر:

ور چهارگوش در دنباوند که فریدون در پتسخوارگر بنا کرد.
مانشی که کاوس در البرز کرد.

۵. نک. Kreyenbroek, 48-49

۶. Kreyenbroek, 88

مانشی که جم به البرز کرد.

مانشی که افراسیاب در زیر زمین کرد.

مانشی که ضحاک در بابل کرد

بخش هفدهم بندهش گزارشی مفصل تر از برخی آرمانشهرها و مانشها ارائه میدهد که

در اساطیر ایرانی به آنها اشاره شده است. این گزارش به شرح زیر است:

abar mānīhā ī kayān kard pad xwarrah kē abdihā ud škeftīh aziš
gōwēnd.

ēk ān ī jam kard pad harburz. ēk ān ī frēdōn kard pad
padišxwārgar pad war ī čahār-gōš dumbāwand. ēk ān ī kay-us kard
harburz. ēk ān ī dahāg kard pad bābel kē kurind-dušīd xwānēnd.
ēk ān ī syāwaxš [ī kay-usān] kard kē kang-diz xwānēnd. ēk [ān ī]
frāsyāb ī tūr ī jādūg kard azēr ī zamīg pad jādūgīh. ēk ān ī jam
kard pad pārs kē jam-kard gōwēd. ēk ān ī dahāg kard pad
šambarān ud ēk pad hindūgān. ēk ān ī pad abd-kardīh kard estēd tā
abārīg was šahr ud šahrestānīhā ud mānīhā kard hēnd kē gōkān
dagrand. jam-kard rāy gōwēd kū azēr ī zamīg pad nihuftagīh mān
sāxt ēdōn abd rōšn kē hāmīn ud zamestān nē tarwēnēd u-š az
harwisp xīrān ī pad gētīg andar.

mān ī kay-us rāy gōwēd kū ēk zarrēn būd ī-š abar nišast dō
ābgēnagēn būd ī-š aspestān ud dō pōlāwdēn būd ī-š ramag. u-š
har(w) mizag xānīg anōšag āb aziš tazēd kē zarmān tarwēnēd kū
ka zarmān mard pad ēn dar andar šawēd aburnāy ī pānzdah sālag
pad ān dar bērōn āyēd ud margīh-iz be zanēd.

kang-diz rāy gōwēd kū dastōmand ud pāyōmand ud estēnīg-
rawāg ī hamēšag-wihīr pad kamāl ī dēwān būd ud kay-husraw be ō
zamīg nišast. u-š haft frasp ī ast zarrēn ud asēmēn ud pōlāwdēn ud
brijēn ud āhanēn ud ābgēnagēn ud kāskenagēn. u-š haftsad frasang
rāstagān mayān u-š pānzdah dar padiš kē az dar ō dar pad asp ī rāh
rōz ī wahārīg pad pānzdah rōz šāyēd šudan.

mān ī frāsyāb rāy gōwēd kū azēr ī zamīg pad jādūgīh kard estēd
pad rōšnīh ī mān šab čiyōn rōz rōšn būd u-š čahār rōd andar tazīd
ēk ā bud ēk may ud ēk šīr ud ēk māst ī zadag. xwaršēd gāh ud māh
gāh pad rawišn andar ārāst estēd. hazār mard ī mayānag-bālāy mān
būd.

mān ī jam pad harburz gōhrēn būd. mān ī dahāg pad bābel
kuring hōmānāg būd.

درباره مانشهایی که کیان به فره کردند، و (آنها)

افدی و شگفتی از آن (ها سخن) گویند

یکی آن که جم کرد به البرز و یکی آن که فریدون کرد به پتشیوارگر، به ور چهارگوش، دنباوند. یکی آن که کاوس کرد به البرز و یکی آن که ضحاک کرد به بابل که (آن را) کریندوشید خوانند. یکی آن که سیاوش کاوسان کرد، که کنگ دژ خوانند. یکی را افراسیاب تور جادوگر، (در) زیر زمین، به جادویی کرد. یکی آن که جم کرد به پارس که جمکرد خوانند. یکی آن که ضحاک کرد به سمبران و یکی به هندوستان. این آن است که به افکرداری ساخته شده است. دیگران بس شهر و شهرستان‌ها و مانشها کرده‌اند که تفصیل (آن) دراز است.

جمکرد را گویند که (جمشید) زیر زمین و به نهفتگی خانه‌ای ساخت. به شگفتی روشن است، که تابستان و زمستان (بر او) چیره نگردد. در او از همه چیزهای گیتی وجود دارد. خانه کاوس را گوید که یکی زرین بود که بدو بر می‌نشست، دوتا از آبگینه بود، که او را اسبستان بود، دو تا پولادین بود که او را رمه (بدان بود). از آن به هر مزه‌ای چشمه آب بی‌مرگ تازد که پیری را چیره گردد، زیرا هنگامی که پیرمرد بدین در اندر شود، برنای پانزده ساله بدان در بیرون آید، و مرگ را نیز از میان برد.

کنگ دژ را گوید که دارای دست و پای، افراشته درفش، همیشه گردان، بر سر دیوان بود، کیخسرو (آن را) به زمین نشانند. او را هفت دیوار است، زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، آبگینه‌ای و کاسگین. او را هفتصد فرسنگ راسته (در) میان است و پانزده دروازه بدو است که از دروازه تا دروازه به گردونه آسی و روز بهاری، به پانزده روز شاید شدن.

درباره خانه افراسیاب گوید که زیر زمین به جادویی ساخته شده است. به روشنی، خانه (در) شب چون روز روشن بود. چهار رود در آن می‌تازد، یکی آب، یکی می، یکی شیر و یکی ماست زده. (بر سقف آن) گاه خورشید و گاه ماه به روشنی در آراسته است. (به بالای) یکهزار مرد میانه بالا، (بالای) خانه بود. خانه جم به البرز (از) گوهرها بود. خانه ضحاک به بابل کنگ مانند بود.

بنابر آنچه گذشت میتوان مانشها و شهرهای آرمانی ایرانیان را در شاهنامه حکیم طوس با متون اوستا و زند و دیگر متون پهلوی مقایسه نمود.

نام شهر یا مانش آرمانی	جایگاه آن	ویژگیهای آن	متن (های) مورد اشاره
کنگدز (بهشت کنگدز)	در توران، در ناحیه خراسان، آنجا که سیاوشگرد است	شهری با باغ ها و رودها و زیباییهای شگفت انگیز، الگوی آسمانی سیاوشگرد	شاهنامه فردوسی، روایت پهلوی، زند و همن یسن، مینوی خرد
سیاوشگرد	توران، در ناحیه خراسان	شهری با باغها و رودها و زیباییهای شگفت انگیز، صورت زمینی کنگدز	شاهنامه فردوسی
کاخ مهر	کوه هرا (البرز)		مهریشت، بندهای ۴۴، ۵۰، ۵۱
کاخ سروش	البرز	با هزار ستون، خود روشن و ستاره نشان	یسن ۵۷، بند ۲۱
کاخ اناهید	در سرزمین ارزه و سوه	با هزار ستون، خود روشن و ستاره نشان	آبان یشت، بندهای ۱۰۱ و ۱۰۲
ور جمکرد	ایرانویج	بدون گرما و سرما و بیماری	وندیداد، فرگرد دوم

نتیجه

با بررسی و مقایسه شهرها، باروها و ورهای توصیف شده در اوستا و متون فارسی میانه با سروده های حکیم طوس در این باره می توان به این نتایج دست یافت که:

- از دیرباز تصویری از جهان آرمانی یا آرمانشهر در اندیشه ایرانیان نقش بسته که الگوی نخستین و اصلی آن از جهان مینوی یعنی از گرودمان یا بهشت برین است. این الگو برداری از جهان مینوی بر مبنای آفرینش دو مرحله ای در اساطیر ایرانی است که در مرحله نخست آفرینش مینوی و در مرحله دوم آفرینش مادی صورت گرفته است.
- باید توجه داشت که آرمانگرایی نه تنها در شهر و جامعه ایرانی بلکه در سایر شئون اندیشه ایرانی رواج داشته است. برای نمونه میتوان به کیخسرو به عنوان شهریار آرمانی اشاره کرد.
- آیا میتوان آرمانشهر شاهنامه و الگوی آسمانی آنرا خاستگاه واقعی آرمانشهر افلاطون دانست؟

منابع

- بهار، مهرداد (۱۳۸۷)، پژوهشی در اساطیر ایران، ویراسته کتایون مزداپور، چاپ هفتم، تهران .
- فرنبرگ دادگی (۱۳۸۴)، بندهشن، جلد ۱: متن انتقادی، فضل الله پاکزاد، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- فرنبرگ دادگی (۱۳۷۸)، بندهشن، تالیف فرنبرگ دادگی، ترجمه و تحقیق مهرداد بهار، تهران، انتشارات طوس.
- دینکرد هفتم (۱۳۸۹)، ترجمه و تحقیق محمد تقی راشد محصل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- روایت پهلوی (۱۳۶۷)، ترجمه مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- زند بهمن یسن (۱۳۷۰)، تصحیح متن، آوانویسی، برگردان فارسی و یادداشتهای از محمد تقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- فردوسی (۱۳۷۶)، شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش حمید سعیدیان، چاپ قطره، تهران، چاپ چهارم .
- مینوی خرد (۱۳۶۴)، ترجمه احمد تفضلی، انتشارات طوس، چاپ دوم.
- وندیداد، حصه سوم کتاب اوستا (۱۳۲۷)، سید محمد علی حسنی (داعی الاسلام)، حیدر آباد دکن.
- یادگار جاسبی (۱۳۸۸)، پایان نامه کارشناسی ارشد راضیه منجذب.
- Gersheyitch, Ilya (1959), *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge.
- Kreyenbroek, G.(1999), *Sraoša in the Zoroastrian Tradition*, Leiden.